



## ترکیب در زبان فارسی (۲)

علاءالدین طباطبائی

در شماره ۳۵ نامه فرهنگستان (دوره نهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۸۶-۱۹۶) به بررسی ساختار اسم + اسم پرداختیم و اسم‌های مرکبی را که دارای این ساختار هستند بر حسب روابط نحوی - معنایی واژه‌های تشکیل‌دهنده آنها طبقه‌بندی کردیم. اینک بحث را با بررسی صفت‌هایی که از ترکیب اسم + اسم ساخته می‌شوند ادامه می‌دهیم. همان‌طور که پیش از این گفتیم، در حدود ۸۵ درصد از واژه‌های مرکب دارای این ساختار اسم مرکب‌اند و فقط ۱۵ درصد از آنها به مقوله صفت تعلق دارند. این صفت‌های مرکب را به چهارگروه می‌توانیم تقسیم کنیم: صفت تشبیهی، صفت فاعلی، صفت اسنادی، صفت دارندگی.

صفت مرکب ۱-۲

صفت تشبیهی ۱-۲-۱

در این نوع صفت، اسم دوم از نظر برخی ویژگی‌ها به اسم اول تشبیه می‌شود:

سروقد: دارای قد چون سرو

ماهرو: دارای روی چون ماه

کمان‌پیکر: دارای پیکر چون کمان

مثال‌هایی دیگر: ددمنش، شیردل، گل‌اندام، آفتاب‌رخ، گرگ‌صفت، بادام‌چشم، خون‌رنگ، خوک‌بینی، دریادل، بلبل‌زبان.

#### ۱-۲-۲ صفت اسنادی

در این نوع صفت مرکب، اسم اول نقش مسند را ایفا می‌کند:

جهان‌وطن: ... که وطنش جهان است.

آسمان‌پلاس: ... که پلاشش آسمان است.

خُلدآشیان: ... که آشپانش خُلد (بهشت) است.

مثال‌هایی دیگر: انسان‌مدار، جفایپیشه، جنت‌مکان، اروپامحور، مهرآیین، هنرپیشه، مردم‌سالار، بَرش‌کار، زبان‌بنیاد.

#### ۱-۲-۳ صفت فاعلی

چنان‌که می‌دانیم، شمار بسیار زیادی از صفت‌های مرکب فارسی دارای ساختار اسم + ریشه فعل هستند، مانند گل‌فروش (=فروشنده گل)، مردم‌گریز (=گریزنده از مردم)، دانشجو (=جوینده دانش)<sup>۱</sup>. از فعل‌های جعلی و، به بیان صحیح‌تر، فعل‌های تبدیلی نیز چنین صفت‌هایی ساخته شده است، مانند صلح‌طلب، خداترس، گوش‌خراش<sup>۲</sup>. چنین می‌نماید که، در زبان فارسی، شماری از اسم‌ها که عملاً از آنها فعل تبدیلی ساخته نشده است نیز ریشه فعل به شمار می‌آیند و در ترکیب با اسم همانند ریشه یک فعل عمل می‌کنند؛ مثلاً، همان‌طور که گوش‌خراش به معنی «خراشنده گوش» است، جان‌نثار نیز به معنی «نثارکننده جان» است<sup>۳</sup>. براساس این الگو، از گذشته دور تاکنون چندین صفت ساخته شده است، از جمله:

شیرشکار: شکارکننده شیر      شب‌کار: کارکننده در شب

میهن‌دوست: دوست‌دارنده میهن

دیگر مثال‌ها: شب‌پرواز، خرد‌باور، گفتار‌درمان، دوش‌پرتاب<sup>۴</sup>.

(۱) این نوع صفت در جای خود به تفصیل بررسی خواهد شد.

(۲) باید توجه داشته باشیم که بررسی ما همزمانی است و ما در این بررسی هر فعلی را که مصدرش از یک اسم یا صفت به اضافه «-یدن» ساخته شده باشد فعل تبدیلی به شمار می‌آوریم، از این جمله‌اند: جنگیدن، خشکیدن، رزمیدن، ترشیدن، پیچیدن.

(۳) برای بحث بیشتر درباره چنین صفت‌هایی ← طباطبائی، علاءالدین، «حذف همکرد در واژه‌های مرکب فعلی»، دستور (ویژه‌نامه فرهنگستان)، جلد اول، شماره اول، اسفند ۱۳۸۳، ص ۵۹-۶۳.

(۴) این واژه به معنی «پرتاب‌شونده از روی دوش» است و آن را گروه واژه‌گزینی نظامی در برابر *shoulder launching missile* پیشنهاد کرده و در شورای واژه‌گزینی فرهنگستان به تصویب رسیده است.

توضیح: با واژه دوست، شمار نسبتاً زیادی صفت ساخته شده است که در همه آنها دوست به معنی «دوست دارنده» است، مانند وطن دوست، بشردوست، نوع دوست.

#### ۱-۲-۴ صفت دارندگی

در زبان فارسی، چنان که بعداً به تفصیل خواهیم آورد، از ترکیب صفت با اسم صفت مرکبی ساخته می شود که غالباً بر دارندگی دلالت دارد، مانند

قوی پنجه قوی                      ریزاندام: دارای اندام ریز  
بدسرشت: دارای سرشت بد

در برخی موارد، از ترکیب دو اسم نیز صفت مرکبی ساخته می شود که بر دارندگی دلالت می کند و اسم اول صفت گونه است:

آبله رو: دارای روی آبله دار                      آتش مزاج: دارای مزاج آتشین  
درویش مسلک: دارای مسلک درویشی  
مثال هایی دیگر: آدمی سیرت، ایران تبار، درویش نهاد.  
شمار این گونه ترکیب ها زیاد نیست.

توضیح: واژه های گونه، شکل، سوار، سان، مانند، پناه، و سالار، که نقش پسایند را ایفا می کنند و، در ترکیب با اسم، صفت می سازند (مانند آسمان گونه، انسان مانند، اسب سوار، مردم سالار) در پایان این سلسله مقاله ها بررسی خواهند شد.

– شمار اندکی از صفت هایی که از ترکیب دو اسم ساخته شده اند در هیچ یک از چهار گروهی که در بالا آوردیم نمی گنجد و چه بسا باید برای هر کدام تحلیل متفاوتی به دست داد؛ از آن جمله اند: شیرفهم، دق مرگ، دل رحم، دشمن کام، دستپاچه. اما شمار این استثناها زیاد نیست و حداکثر ۴ درصد کل این صفت ها را شامل می شوند.  
در اینجا، بررسی ساختار اسم + اسم به پایان می رسد. اینک به بررسی ساختارهای دیگر می پردازیم.

## ۲ ساختار ۲، اسم + همان اسم (تکرار اسم)

برخی اسم‌ها اگر تکرار شوند صفت یا قید می‌سازند، مانند

پیچ پیچ (صفت): دارای پیچ‌های زیاد  
دندان‌دندان (صفت): دارای دندان‌های زیاد

این واژه‌ها را به گروه‌های زیر می‌توان تقسیم کرد<sup>۵</sup>:

– واژه‌هایی که از تکرار اسمی ساخته شده‌اند که بر نوعی ظرف دلالت دارد:

کاسه کاسه، لیوان لیوان، خیک خیک، کیسه کیسه، گاری گاری، مشت مشت.

غالب این ترکیب‌ها به صورت قید به کار می‌روند:

نخودها را مشت مشت می‌خورد.

جعبه جعبه انگور بود که مصرف می‌شد.

– واژه‌هایی که از تکرار اسم جمع ساخته می‌شوند: دسته دسته، گله گله، فوج فوج،

جفت جفت، گروه گروه.

این واژه‌ها نیز اغلب به صورت قید به کار می‌روند:

مردم دسته دسته وارد مجلس می‌شدند.

دانشجویان گروه گروه از دانشگاه خارج می‌شدند.

– واژه‌هایی که از تکرار اسمی ساخته می‌شوند که بر جزئی از یک کل اشاره دارد:

بخش بخش، قطعه قطعه، قسمت قسمت، تکه تکه، فصل فصل.

این واژه‌ها معمولاً به صورت صفت به کار می‌روند:

بشقاب به زمین خورد و تکه تکه شد.

گوشت را قطعه قطعه کرد.

– واژه‌هایی که از تکرار اسمی ساخته می‌شوند که بر نوعی واحد دلالت می‌کند:

دانه دانه، قطره قطره، جرعه جرعه، خروار خروار.

این واژه‌ها معمولاً در نقش قید به کار می‌روند:

شربت را جرعه جرعه نوشید.

آب قطره قطره از سقف فرو می‌چکید.

(۵) طبقه‌بندی واژه‌های دارای این ساختار بر اساس ۱۲۰ واژه‌ای است که نگارنده گردآورده است.

– واژه‌هایی که از تکرار اسمی ساخته می‌شوند که در هیچ‌یک از چهارگروه بالا نمی‌گنجد: راه‌راه، پله‌پله، پیچ‌پیچ، خال‌خال.  
این واژه‌ها معمولاً نقش صفت را ایفا می‌کنند:

پیراهنِ راه‌راه      جادهٔ پیچ‌پیچ

توضیح: شماری از نام‌آواها، مانند عَرَعَر، قارقار، شُرْشُر، به رغم اینکه از تکرار دو جزء آوایی ساخته شده‌اند، چون یک جزء آنها به تنهایی به کار نمی‌رود و در نتیجه فاقد مقولهٔ دستوری است در طبقه‌بندی ما نمی‌گنجد. به بیان دیگر، هر نام‌آوا را باید به مثابهٔ یک کل واحد در نظر گرفت.

### ۳ ساختار ۳، ضمیر مشترک 'خود' + اسم

خود ضمیر است و، بنا به تعریف، می‌تواند جانشین اسم شود و در واقع نوعی اسم است. از همین رو، در برخی واژه‌های مرکب، در ساخت‌هایی به کار می‌رود که یک اسم نیز می‌تواند جانشین آن شود؛ مثلاً در ساختار خود + مدار به جای خود می‌توان یک اسم نیز قرار داد: اروپامدار، شریعت‌مدار، دین‌مدار. امّا، چنان‌که خواهیم دید، علاوه بر این، از ترکیب این ضمیر با اسم واژه‌های مرکبی حاصل می‌شود که از ترکیب دو اسم حاصل نمی‌شود. چنان‌که از شواهد لغت‌نامهٔ دهخدا برمی‌آید، خودکام، خودرأی، خودرنگ قدیم‌ترین واژه‌هایی هستند که با این ساختار به کار رفته‌اند. فرهنگ آنندراج واژه‌های خودحساب و خودحکم و خودسر و خودمراد را نیز آورده است. امّا، در فارسی امروز، حدود سی واژهٔ دیگر نیز با این ساختار وجود دارد.

همهٔ واژه‌های دارای این ساختار که در متون کلاسیک فارسی به کار رفته‌اند صفت هستند؛ امّا، در فارسی امروز، دو سه اسم مرکب نیز با این ساختار وجود دارد. بنابراین، واژه‌های دارای این ساختار به دو گروه صفت و اسم تقسیم می‌شوند.

#### ۳-۱ صفت

صفت‌های دارای این ساختار را می‌توان به گروه‌های زیر تقسیم کرد:  
– صفت‌هایی که می‌توان زیرساختِ عمل‌کننده به... خود برایشان قایل شد، چنان‌که

در مثال‌های زیر می‌بینیم:

خود رأی: عمل‌کننده به رأی خود  
خود کام: عمل‌کننده به کام خود  
خود حکم: عمل‌کننده به حکم خود  
خود فرمان: عمل‌کننده به فرمان خود  
- صفت‌هایی که در آنها اسم معنای صفت فاعلی را می‌سازد و خود متمم آن محسوب می‌شود:

خود باور: باوردارنده به خود  
خود ائکا: ائکاکننده به خود  
خود سانسور: سانسورکننده خود  
خود تنظیم: تنظیم‌کننده خود  
مثال‌هایی دیگر: خودگوشن، خودلقا، خودکنترل، خودلقاح، خوددرمان، خودتخریب، خوددوست.

- صفت‌هایی که در آنها خود فاعل یک جمله زیرساختی است و نیز بر نقش فاعلی اسم تأکید می‌کند:

خود کار: ... که خودش کار می‌کند.  
خود پاسخ: ... که خودش پاسخ می‌دهد.  
خود سرپرست: ... که خودش سرپرست است (مانند زنان خودسرپرست).

توضیح: واژه‌هایی مانند خودمدار و خودبنیاد و خودمحور نوعی صفت اسنادی هستند که در ساختار ۱ ذیل عنوان «صفت مرکب» بند ۳-۲-۱ (صفت فاعلی) آنها را بررسی کردیم. به بیان دیگر، چنین واژه‌هایی با واژه‌های دین‌مدار و زبان‌بنیاد و اروپامحور قابل قیاس‌اند.

## ۳-۲ اسم

شمار اندکی از واژه‌های دارای ساختار خود + اسم اسم مرکب هستند و کلاً واژه مرکب حاصل مقلوب‌سازی دو اسمی است که به هم اضافه شده‌اند:

خود انگاره: انگاره خود (= تصوّر فرد از خود)  
خود زندگینامه: زندگینامه خود

توضیح: واژه خویش، که از نظر معنی و نه کارکردهای دستوری، با خود مترادف است،

---

۶) از مصوّبات گروه مخابرات فرهنگستان، با این تعریف: امکانی در پایانه یا تلفن یا مودم (modem) برای برقراری ارتباط و درک پرسش و ارسال پاسخ لازم به مبدأ تماس.

فقط در واژه‌های خویش‌کار (به معنی «وظیفه‌شناس») و خویشتن با اسم ترکیب شده است. خویش‌کار صفت است و می‌توان آن را با صفت‌های بند ۳-۲-۱ (صفت فاعلی) قیاس کرد. اما خویشتن ضمیر (=اسم) است و مترادف با خویش. هر دو واژه خویش‌کار و خویشتن ترکیب‌هایی هستند که در گذشته‌های دور ساخته شده‌اند و در فرهنگ‌های زبان پهلوی نیز ذکر شده‌اند.

مثال‌هایی که در این مقاله آمده برگرفته از آثار زیر است:

- انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۲.  
حسینی، حمید، واژه‌های پرکاربرد فارسی امروز، کانون زبان ایران، تهران ۱۳۸۴.  
ذاکری، مصطفی، اتباع و مهملات در زبان فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۱.  
لغت‌نامه دهخدا (۱۵ مجلد)، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.

